

Investigating the Role of Cohesiveness and Interaction Theory in the Pattern of Acquiring Religious Knowledge

Amir Abdollahi Khalaj*

Abbas Izadpanah**

Abstract

This study examines the two concepts of interactionism and coherence in the context of concepts in the context of epistemological structures in the field of philosophy of religious knowledge with the conceptualization approach by adding a combined method. And tries to offer a proposal to justify the propositions and the type of their relationship in the field of religious knowledge by considering the limitations of religious knowledge and exploring the valley of interactionism and the epistemological structure of coherence.

After rereading the two concepts of interactionism and coherence in the philosophy of religious knowledge, it is necessary to express the corresponding concepts according to the structural considerations of the new context.

Considering the nature of interactive and coherent structures and also considering the nature of religious knowledge and its requirements, the model of the desired structure can be considered as a rational, coherent, moderately interactive religious knowledge with preservation and scope of application of each.

The structure of moderate rational religious knowledge, in order to strengthen justifiability and expand the foundations of the text outside of it, as well as in order to methodically monitor the coherence of the structure, constantly uses cohesive loops and interactive mechanisms. Timely response to theoretical and practical challenges and questions, uses them temporarily to rebuild the structure.

Keywords: Religious Knowledge, Coherence, Interactionism, Moderate Rationality, Pattern.

* PhD Candidate of Comparative Philosophy, Qom University (Corresponding Author),
aak.qbs@gmail.com

** Assistant Professor, Department of Philosophy and Theology, Qom University,
abbas_izadpanah@yahoo.com

Date received: 08/01/2022, Date of acceptance: 28/02/2022



بررسی نقش انسجام‌گرایی و نظریه تعامل در الگوی تحصیل معرفت دینی

امیر عبدالمهی خلیج*

عباس ایزدپناه**

چکیده

این پژوهش با رویکرد مفهوم‌پردازی با افزودن روش ترکیبی به بررسی دو مفهوم تعامل‌گرایی و انسجام‌گرایی، در مقام مفاهیمی موجود در بافت ساختارهای معرفتی، در زمینه فلسفه معرفت دینی می‌پردازد و می‌کوشد تا با ملاحظه محدودیت‌های معرفت دینی و با کاوش در ابرگرایش تعامل‌گرایی و ساختار معرفتی انسجام‌گرایی، پیش‌نهادی را برای توجیه گزاره‌ها و نوع ارتباط آن‌ها در حوزه معرفت دینی ارائه دهد. ضروری است پس از بازخوانی دو مفهوم تعامل‌گرایی و انسجام‌گرایی در فلسفه معرفت دینی مفاهیم متناظر با آن‌ها با توجه به ملاحظات ساختاری بافت جدید بیان شود. با در نظر گرفتن ماهیت ساختارهای تعاملی و انسجام‌گرا و نیز با لحاظ کردن چیستی معرفت دینی و الزامات آن، می‌توان الگوی ساختار مطلوب را معرفت دینی عقلانی اعتدالی منسجم تعامل‌گرا با حفظ و حوزه به‌کارگیری هر یک در نظر گرفت. ساختار معرفت دینی عقلانی اعتدالی، برای تقویت توجیه‌پذیری و بسط مبانی از متن به خارج از آن و هم‌چنین به منظور پایش روش‌مند انسجام ساختار، به صورت دائم از حلقه‌های انسجامی و سازوکارهای تعاملی بهره می‌برد و در سطحی مماس با عمل نیز برای پاسخ به‌هنگام به چالش‌ها و پرسش‌های نظری و عملی، به صورت موقت، آن‌ها را به کار می‌گیرد تا مجدداً ساختار بازسازی شود.

کلیدواژه‌ها: معرفت دینی، انسجام‌گرایی، تعامل‌گرایی، عقلانیت اعتدال‌گرا، الگو.

* دانشجوی دکتری، فلسفه تطبیقی، دانشگاه قم (نویسنده مسئول)، aak.qbs@gmail.com

** استادیار، فلسفه و کلام، دانشگاه قم، abbas_izadpanah@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۹



۱. مقدمه

صدق و کذب معرفت از مهم‌ترین مسائل فلسفه معرفت‌شناسی است. یکی از چالش‌های مهم چگونگی توجیه گزاره‌هاست. هنگامی که به دنبال دست‌یابی به معرفت هستیم، این معرفت برای نیل به باوری صادق نیازمند توجیه است. پس هر گزاره باید به گونه‌ای توجیه شود و باور صادق خویش را موجه سازد. ارتباط گزاره‌ها و منطق توجیهی مسلط بر آن‌ها با ساختار معرفتی پیونددهنده آن‌ها مشخص می‌شود.

پژوهش حاضر بر آن است تا با ملاحظه محدودیت‌های معرفت دینی و با کاوش در ابرگرایش تعامل‌گرایی و ساختار معرفتی انسجام‌گرایی، پیش‌نهادی را برای توجیه گزاره‌ها و نوع ارتباط آن‌ها در حوزه معرفت دینی ارائه دهد. از این رو، پرسش اساسی این نوشتار را باید پرسش از چگونگی ساختار توجیهی معرفت دینی با توجه به اقتضائات آن در نظر گرفت. به سخن دیگر، مسئله آن است که نظریه معرفت دینی چگونه با بهره‌گیری از حد واسط عقلانیت اعتدال‌گرا و به‌کارگیری تعامل‌گرایی و انسجام‌گرایی، در مقام ساختاری از گزاره‌ها، اشتراکات و تمایزات را در شکل‌گیری معرفت دینی تبیین کند.

پیش‌تر به فرایندهای تولید معرفت دینی (ایزدپناه ۱۳۸۶: ۱۰-۲۴) و همچنین نظریات عقلانیت‌گرا در حوزه معرفت دینی (مبینی ۱۳۹۴: ۲۰-۳۴) پرداخته شده است، اما ضروری است الگویی جدید با توجه به نظریات به‌روز ارائه شود. از این رو، ابتدا کلیات و مبادی معرفت دینی و ساختارهای ابرگرایش تعامل‌گرایی و نظریه انسجام‌گرایی معرفت مورد بحث قرار خواهد گرفت و سپس ملاحظات معرفت دینی در پرتو عقلانیت اعتدال‌گرا و نقش و نسبت آن‌ها در هریک از این ساختارها بررسی خواهد شد.

۲. روش پژوهش

در این تحقیق، روش مفهوم‌پردازی - بسط مفهومی - با افزودن روش ترکیبی به‌کار گرفته شده است. زمانی که مفاهیم یا ساختارهای موجود نتوانند پاسخ‌گوی نیازهای نظری و عملی ما باشند با تغییر و جوهی از ساختارهای مفهومی موجود این مفاهیم بسط داده می‌شوند (کومبز و دنیلز ۱۳۸۸: ۴۷).

در مرحله نخست، با این روش و برای پاسخ‌دادن به پرسش اساسی نوشتار حاضر، دو مفهوم تعامل‌گرایی و انسجام‌گرایی، در مقام مفهومی موجود در بافت ساختارهای معرفتی، در زمینه فلسفه معرفت دینی بازخوانی می‌شوند و مفاهیم متناظر با آن‌ها با توجه به ملاحظات ساختاری این بافت جدید بیان می‌شوند.

در مرحله بعد و باتوجه به ملاحظات ساختاری تلاش می‌شود تا ره‌یافتی متناسب با فلسفه معرفت دینی در زمینه ساختار با رویکرد ترکیبی ارائه شود.

۳. معرفت دینی

معرفت‌شناسی دینی ناظر به حوزه گزاره‌های دینی است. نخستین اصلی که در حوزه معرفت‌شناسی مطلق باید مبنا قرار گیرد اصل «عقلانیت معرفت» است. از عصر سقراط تا کنون و هم‌چنین در میان اندیشمندان اسلامی معرفت پدیده‌ای معقول است و قابلیت انکار از سوی انسان را ندارد و ادعای شکاکیت یا نسبی‌گرایی مطلق نامعقول است، زیرا تحقق معرفت یقینی فی‌الجمله غیرقابل‌انکار است و کسی نمی‌تواند آن‌ها را انکار کند. باید توجه کرد که اصل اجتماع نقیضین و سایر بدیهیات سرمایه‌های معرفتی فلسفی‌اند و انکار مطلق معرفت معقول نیست.

معرفت دینی شناختی از سنخ حقیقت وجود و نفس‌الامری است که مرکب از امور ذهنی مقولات پیشینی (اصول اعتقادی دینی که به تناسب فطرت در عقل بشر وجود دارد)، انتزاعی، و استنباط عملی است که از گستره دین (مجموعه شناخت‌های عقاید، اخلاق، و احکام) و گزاره‌های آن حاصل می‌آید.

دایره معرفت دینی یک دایره محدود در فضای نظریه‌پردازی و بدون تعامل با حوزه کاربرد در زندگی انسان نیست. اصولاً با قبول قاعده تلازم، به واسطه موازنه‌ای که میان عقل و شرع وجود دارد، معرفت دینی در پی تبیین این مطلب است که هر آن چیزی که لازمه سعادت بشریت است به مثابه پدیده‌ای دووجهی کاربرد آن برای عقل تأیید می‌شود.

معرفت دینی - برعکس معرفت حسی و تجربی - قابل شناخت حسی نیست، بلکه از معلول و کارکردهای آن به علت و حقیقت آن می‌رسیم. به عبارت گویاتر، معرفت دینی حرکت انتزاعی ذهن را نظم می‌دهد، هدایت می‌کند، مواد اولیه را در قالب پیش‌فرض‌های تغییرناپذیر ارائه می‌دهد، و انقلاب ذهن را به گستردگی رابطه مخلوق با خالق جولان داده و شاخصه عقلانیت دینی را ملکه تأملات بشری قرار می‌دهد.

عقل و خرد یکی از مهم‌ترین ابزارهای شناخت در معرفت‌های دینی است، چراکه در معرفت‌های اثبات‌گر دین راهی جز استدلال عقلی وجود ندارد، زیرا نه دین و حقایق دینی از محسوسات است تا بتوان از طریق حس و تجربه آن را اثبات کرد و نه اثبات آن‌ها از طریق وحی پذیرفته است، چون فرض این است که هنوز وحی ثابت نشده است.

از سوی دیگر، در معرفت‌های تبیینی، علاوه بر نقش تعیین‌کننده عقل، معرفت‌های حسی نیز بدون میانجی‌گری عقل به دست نخواهند آمد. به خاطر چنین نقش تعیین‌کننده‌ای است که از عقل به عنوان «حجت باطنی» خداوند بر بشر در کنار حجت ظاهری، که پیامبران و امامان هستند، یاد شده است (کلینی ۱۳۷۹: روایت ۱۲) و امام صادق (ع) عقل را وسیله شناخت اصول نظری و عملی معرفت معرفی کرده است (همان: روایت ۳۵).

شیخ طوسی درباره مبادی عقلی معرفت دینی گفته است:

بدان که مراد خطاب الهی را نمی‌توان دانست، مگر پس از قبول چند مطلب: ۱. خطاب صادر از خداوند است؛ ۲. لغو و عبث در خطاب الهی راه ندارد و روا نیست که خداوند از خطاب خود هیچ معنایی را اراده نکند؛ ۳. و نیز روا نیست که خداوند از خطاب خود معنایی را که نارواست اراده کند؛ ۴. روا نیست که خداوند، بدون ذکر هیچ‌گونه قرینه‌ای، از خطاب خود معنایی را اراده کند که از ظاهر کلام استفاده نمی‌شود (طوسی ۱۴۱۷ ق: ج ۱، ۱۷۴-۱۷۵).

عقل در دین‌شناسی دو نقش ممتاز را ایفا می‌کند:

الف) نقش معیار: این نقش به بخشی از مبادی عقلی و احکام مترتب بر آنها مربوط است. با توجه به چنین اصول عقلی می‌توان درباره درستی و نادرستی پاره‌ای دعاوی شرعی داوری کرد؛ فی‌المثل اگر کسی دعوی نبوت کند و به دفاع از شرک و بت‌پرستی و ظلم و بیدادگری برخیزد، چون دعوی او با اصول روشن عقلی ناسازگار است، کذب دعوی او اثبات می‌شود.

ب) نقش کشف و استنباط: این نقش معرفتی عقل مربوط به حقایق و راه‌آوردهای درونی شریعت است، حجیت عقل در استنباط احکام شریعت سبب شده که از منابع فقهی احکام اسلامی به‌شمار آید. استدلال‌های عقل در این زمینه گاهی مبتنی بر مبادی تعبیدی کتاب و سنت است و گاهی بر اصول و مبادی مستقل عقلی استوار است.

۴. انسجام‌گرایی

نظریه انسجام‌گرایی (coherentism) از رقیب‌های اساسی نظریه مبنای‌گرایی در ساختار توجیه است. فیلسوفان ایدئالیست انگلیسی نظیر برادلی و برنارد بوزانکه از نخستین نظریه‌پردازان انسجام‌گرایی بودند. فلاسفه علمی همانند کارل همپل، اتو نویرات، و کواین نیز در پرورش

این نظریه نقش ممتازی ایفا کردند. در میان نظریه‌پردازان معرفت نیز می‌توان به لورنس بونجور، کیث مور، ویلفرد سلازر، گیلبرت هارمان، ویلیام لایکن، و نیکولاس رشو اشاره کرد.

براساس این دیدگاه، باور به یک گزاره تا زمانی موجه است که با مجموعه باورها هماهنگ و سازگار باشد. به تعبیر دیگر، باور موجه آن است که از جانب مجموعه‌ای از گزاره‌ها تأیید و پشتیبانی شود (پویمن ۱۳۷۸: ۲۷۱). در نظریه انسجام‌گرایی، مجموعه باورهای انسان به‌عنوان یک کل در نظر گرفته می‌شوند که کم‌وبیش با یک‌دیگر سازگارند و بهترین تبیین از حقایق را فراهم می‌آورند.

مبناگرایی و انسجام‌گرایی دو نظریه اصلی و مهم و دو پاسخ عمده به سؤال از چیستی و چگونگی توجیه معرفت شناختی‌اند. مبناگرایان معتقدند که توجیه ساختاری درختی دارد. در این ساختار، برخی باورها که سنگ‌بنای معرفت را تشکیل می‌دهند، خود، موجه‌اند و برخی دیگر مبتنی بر باورهای نخستین‌اند و توجیه خود را به معارف و باورهای پایه وابسته می‌دانند. در واقع مبناگرایان بر لزوم توجیه باورها با باورهای موجه دیگر تأکید دارند (سعیدی مهر ۱۳۸۲: ۱۷۵). برای نمونه، دیویدسون معتقد است هیچ چیز، جز یک مجموعه باور، نمی‌تواند دلیل باور دیگر تلقی شود و حتی باورهای تجربی ما نقاط نهایی - مبنايي - هستند و با باورهای دیگر ما پشتیبانی و توجیه می‌شوند (Murphy 2006).

انسجام‌گرایان ایده مبانی بدیهی و توجیه را متقاعدکننده نمی‌دانند. برای نمونه، پوپر مبانی نظریه‌های مطرح‌شده در رویکرد مبناگرایی را چون پایه‌هایی می‌داند که ساختمانی را در یک مرداب نگه می‌دارند. پایه‌ها به‌طور مداوم پایین می‌روند تا ساختمان را نگه دارند، درحالی‌که هرگز به زمین محکمی نمی‌رسند (Popper 1974: 111). از منظر پوپر، پایه‌ها یا سطح سخت و محکمی، به معنای فلسفی خود - موجه یا بدیهی، وجود ندارد که بتوان این سازه را بدان تکیه داد. به‌زبان معرفت‌شناسانه، از نظر پوپر، گزاره‌های خود - موجه یا بدیهی مطمئنی وجود ندارند که بتوانند تکیه‌گاه گزاره‌های دیگر نظام‌های معرفتی به‌شمار آیند.

انسجام‌گرایان به‌جای ساختار خطی سلسله‌مراتبی ساختاری افقی را پیش‌نهاد می‌دهند که در آن گزاره‌ها به‌شکلی متقابل یک‌دیگر را تصدیق می‌کنند. به‌سخن دیگر، در این حالت، گزاره خود - موجهی وجود ندارد و همه گزاره‌ها توجیه خود را از گزاره‌های دیگر دریافت می‌کنند، هرچند این ساختار حالتی دوری به خود گیرد.

در این رویکرد مبناها گرچه همواره برای توجیه ضروری‌اند، اما خود بی‌نیاز از تصدیق نیستند و با شبکه باورهای دیگر مرتبط‌اند. از این منظر، مبناها باورهایی هستند که لبه‌های شبکه معرفت را در موقعیت‌های خاصی تثبیت و لذا معقول‌بودن آن‌ها را توجیه می‌کنند (Heyting 2001: 118).

از این رو، می‌توان گفت در انسجام‌گرایی نوعی شبکه از گزاره‌ها تشکیل می‌شود که به صورت درونی منسجم است و در بهترین حالت در گوشه‌هایی لنگر انداخته، اما در هیچ نقطه‌ای مستحکم نشده است. بنابراین، در این ساختار هیچ باور خودموجهی وجود ندارد. در انسجام‌گرایی، هیچ‌یک از گزاره‌ها در مقایسه با دیگران رجحان معرفتی ندارد و صدق هر گزاره در پیوندی حاصل می‌شود که آن گزاره با سایر گزاره‌ها برقرار می‌کند. هم‌چنین، انسجام‌گرایی نسبت به مبناگرایی در برابر خطاپذیری گزاره‌های خود آسیب‌پذیری کم‌تری دارد، در حالی که در مبناگرایی محرز شدن خطا در برخی گزاره‌ها تمام گزاره‌های سطوح بالاتر را بی‌اعتبار و نیازمند تجدیدنظر می‌کند. بروز چنین پدیده‌ای در انسجام‌گرایی ضرورتاً به معنای دگرگونی بخش قابل توجهی از ساختار نبوده و ممکن است ساختار جدید با ترمیمی محدود به انسجامی جدید دست یابد.

در انسجام‌گرایی نوع ارتباط دوسویه باورها با یک‌دیگر ممکن است شکل‌های گوناگون داشته باشد. چهار نوع از این ارتباط‌ها به شرح ذیل است: استلزام ضروری (necessary implication)، سازگاری (consistency)، تبیین (explanation)، و مغلوب‌کنندگی یا خنثی‌سازی (beating or neutralizing) (کشفی ۱۳۸۵: ۷۸). در حالی که در استلزام ضروری رابطه میان گزاره‌ها رابطه دلالت منطقی از نوع رابطه وثیق میان مقدمات و نتایج قیاس منطقی است، در سازگاری انسجام در معنای حداقلی خویش یعنی تناقض‌نداشتن گزاره‌ها مدنظر است. هم‌چنین، در تبیین یک گزاره باید بهترین تبیین گزاره- یا مجموعه گزاره- دیگر باشد. در مغلوب‌کنندگی و خنثی‌سازی نیز پذیرش یک گزاره، در شرایط مساوی، معقول‌تر از پذیرش رقبای آن خواهد بود.

نکته مهم دیگر این است که ارتباط یک گزاره با دیگر گزاره‌ها در ساختار انسجام‌گرا ارتباطی چندگانه و چندطرفه است. برای مثال، یک گزاره می‌تواند با استلزام ضروری به گزاره دیگر متصل شود و خود در حلقه‌ای دیگر، با سازگاری بهتر، به گزاره‌ای دیگر پیوند یابد. از این رو، برتری معرفتی عنوان‌شده در مبناگرایی موضوعیتی ندارد.

انسجام‌گرایی خود- موجه بودن برخی از معارف و باورها را نمی‌پذیرد و به جای آن معتقد است فرایند توجیه باورها تنها در وابستگی به یک نظام باور امکان‌پذیر است که در

آن نظام باورها با یکدیگر وابسته باشند. در چنین نظامی هیچ باوری نمی‌تواند به خود متکی باشد، بلکه باید در یک وابستگی وجودی دوطرفه توجیه خود را به صورت متقابل از دیگری اخذ کند.

از آنجاکه در معرفت‌شناسی مهم است کدام مبانی توجیه کافی را فراهم می‌کند، نظرهایی درخصوص نوع دلایل موردنیاز توجیه در دو دسته برون‌گرایانه و درون‌گرایانه مطرح می‌شود که انسجام‌گرایی در این رویکرد بر مبنای توجیه باورها مبتنی بر حالات درونی و ذهنی انسان است. مطابق این دیدگاه، باوری موجه است که با باورهای دیگر منسجم و هماهنگ باشد و انسان به این باورها دسترسی مستقیم داشته باشد. در این رویکرد روابط شواهدگونه بین باورها می‌تواند آن‌ها را توجیه کنند و وجود باورهای پایه‌ای مبنایان را نمی‌پذیرند.

نکته مهم دیگر در نظریه صدق این است که باید بین معیار صدق و تعریف آن تمایز قائل شویم. تعریف صدق به تحلیل معنای صدق می‌پردازد، اما معیار صدق به دنبال ابزاری می‌گردد که به وسیله آن صدق چیزی را روشن کند. ممکن است ما مفهوم «تب‌داشتن» را بدانیم، اما ابزاری برای اندازه‌گیری و اطمینان از وجود آن نداشته باشیم. در این‌جا ابتدا انسجام را به مثابه تعریف صدق بیان می‌کنیم و سپس درخصوص معیارپنداری انسجام بحث می‌کنیم.

۱.۴ انسجام به مثابه ماهیت صدق

نظریه انسجام وقتی در چستی صدق مطرح می‌شود، به معنای آن است که واقعیت یک گزاره مثلاً چیزی جز انسجام و هماهنگی آن با مجموعه گزاره‌هایی به سامان نیست (حسین‌زاده ۱۳۸۲: ۱۲۰). به تعبیر دیگر، وقتی می‌گوییم گزاره a صادق است به این معناست که گزاره a عضوی از مجموعه‌ای هماهنگ از گزاره‌ها به نام b است. پیش‌نهاد انسجام تلاش می‌کند که بدون رفتن به فراسوی باور، با کشف وضعیتی در درون باورها، ما را به صدق قضیه رهنمون شود.

در چه شرایطی می‌توان گفت که یک گزاره با بقیه گزاره‌های یک مجموعه در انسجام است. به تعبیر دیگر، معنای خود انسجام چیست؟ معرفت‌شناسان در این باره پیش‌نهادهای مختلفی ارائه داده‌اند که به دو پیش‌نهاد عمده آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) سازگاری: سازگاری در کلی‌ترین معنا عبارت است از نبود تناقض منطقی بین دو گزاره. مثلاً دو گزاره «آیشتاین فیزیک‌دان است» و «آیشتاین فیزیک‌دان نیست» به هیچ وجه

با هم سازگار نیستند، اما هیچ‌یک از دو جمله فوق با گزاره «اینشتین ریاضی‌دان است» تناقضی ندارد.

مهم‌ترین اشکال به این پیش‌نهاد این است که نبود تناقض در یک مجموعه از گزاره‌ها تنها شرط لازم برای حصول معنای صدق در آن مجموعه است (شمس ۱۳۸۲: ۱۲۵) و به هیچ‌عنوان نمی‌توان پذیرفت که این معیار به‌نحوی بسنده صدق یک قضیه به‌معنای معرفت‌شناختی آن را تضمین می‌کند.

ب) استلزام منطقی: دومین پیش‌نهاد مهم در روشن‌ساختن معنای انسجام استفاده از مفهوم استلزام منطقی است. گزاره «مهرداد دیروز خواهرزاده‌اش را دید» منطقی‌مستلزم گزاره «مهرداد خواهری دارد» و نیز گزاره «خواهر مهرداد فرزندی دارد» نیز است. گفتنی است که استلزام منطقی در این‌جا دو معنا دارد: اول آن‌که گزاره‌ای از گزاره دیگر نتیجه می‌شود و دوم آن‌که گزاره‌ای گزاره دیگری را نتیجه بدهد. حال، اگر مقصود از انسجام چنین معنایی باشد، مجموعه‌ای که همه گزاره‌های آن در نسبی منطقی با یک‌دیگر روابط لزومی و ضروری دارند یک مجموعه منسجم خواهد بود (همان: ۹، ۱۲۸).

۲.۴ انسجام به‌مثابه توجیه‌گر صدق

اما اگر انسجام به‌عنوان ملاک و معیار کشف صدق لحاظ شود و نه به‌عنوان معنای آن، گویای آن است که یک قضیه فارغ از معنایی که برای صدق آن در نظر گرفته شده — مثل مطابقت با واقع یا مطابقت با یافته‌های حسی و ... — وقتی که در شبکه باورهای هماهنگ و منسجم قرار می‌گیرد می‌تواند صادق تلقی شود. مثال معروفی که در این‌باره آورده می‌شود ساختار جدول کلمات متقاطع است. خانه‌های این جدول‌ها معمولاً مرتبط با هم طراحی می‌شوند؛ یعنی پاسخ‌های خانه‌های عمودی به‌گونه‌ای با پاسخ‌های افقی ارتباط دارند و به‌عکس. از طرفی نیاز این خانه‌ها به هم به‌گونه‌ای است که نمی‌توان دقیقاً گفت کدام خانه جدول نخست پاسخ داده می‌شود و پاسخ به آن از دیگر پاسخ‌ها پشتیبانی می‌کند. براساس نظریه انسجام‌گروی پشتیبانی باورها از یک‌دیگر در ساختار توجیه‌چیزی شبیه همین وضعیت است (همان: ۱۵۰-۱۵۲).

در این‌جا نیز نظریه انسجام از دو مفهوم کلیدی انسجام و مجموعه باورها بهره می‌برد و چنان‌که پیش‌ازاین در بررسی محتوای این دو مفهوم درباب تعریف صدق گفته شد، این دو مفهوم نه به‌نحو متمایز برای مخاطبان روشن می‌شود و نه معیار بدون اشکالی در تشخیص

آن‌ها داده می‌شود. به همین جهت، ما با این دو سؤال همواره درگیر خواهیم بود که اولاً معنای انسجام چیست؟ و ثانیاً انسجام با کدام و در کدام مجموعه از باورها معتبر است؟ اشکال دیگری که بر این نظریه می‌شود این است که ممکن است ما افسانه‌ای سراسر مرتبط و هماهنگ داشته باشیم که براساس این تئوری باید آن را مطابق با واقع و یا به لحاظ معرفت‌شناسی معتبر بدانیم، درحالی‌که هیچ عقل سلیمی این مسئله را نمی‌پذیرد (Haack 1979: 94).

اما مهم‌ترین اشکال این است که وقتی شما داده جدیدی را وارد مجموعه اطلاعاتی خود می‌کنید و آن را ناسازگار با بقیه می‌یابید آیا به دلیل ناسازگاری تازه‌وارد را حذف می‌کنید که در آن صورت پویایی علم را زیر سؤال می‌برید و یا این که در دانسته‌های پیشین خود دست می‌برید. اگر این‌گونه می‌کنید، دلیل ترجیح این یکی چیست؟ ناگفته نماند که کسانی که درباب تعریف صدق انسجام‌گرا هستند درباب معیار صدق و موجه‌سازی نیز انسجام‌گرا شده و به این نظریه تن داده‌اند. برخی نیز بین این دو نظریه خلط کرده و آن‌ها را یکی تلقی کرده‌اند. اما به هر حال، چنان‌که در سطور پیشین نیز اشاره شد، صاحبان این نظریه با مشکل عمده‌ای روبه‌رو هستند و آن این که شخصی مثل گالیله وقتی که با محاسبات علمی کشف می‌کند که زمین به دور خورشید نمی‌چرخد و بر این اساس نجوم قدیم را نمی‌توان پذیرفت، چه کاری باید انجام دهد؟ و دیگران چگونه می‌توانند سخن او را بپذیرند؟ زیرا پذیرش نظریه جدید طبق این مبنا پذیرش گزاره‌ای ناهماهنگ با مجموعه باورهای قبلی است.

۵. تعامل‌گرایی

در طی یک فرایند تاریخی، اندیشمندان و فیلسوفان غربی به اهمیت تفکر سیستمی در برابر تفکر جزئی‌نگر در علم‌شناسی پی بردند. با کشف و برجسته‌شدن منطق فازی و بروز کثرت‌گرایی در تفکر دینی، علمی، و اجتماعی در حال حاضر پژوهش‌های میان‌رشته‌ای و ارتباط میان‌گرایش‌های علمی مختلف اهمیت مضاعفی یافته است. هم‌چنین، در روش پژوهش علمی عام و خاص، میناشناسی درباب مسئله مورد تحقیق، با توجه به طرح مکاتب متعدد در رشته‌های علمی، رویکرد تعاملی نقش ممتازی را ایفا کرده است.

رویکرد تعاملی تفکری است درباب اهمیت و چگونگی ارتباط مؤلفه‌های یک یا چند سیستم به صورت بیرونی و نه درونی. پس این رویکرد به ما معرفتی از نوع معرفت درجه

دوم می‌دهد و به خود دانش فلسفه یا علم نمی‌پردازد، بلکه به شناخت بهتر اشیا و افراد و چگونگی اصلاح آن‌ها کمک می‌کند. به عبارت دیگر، هر جا که در علوم به شناخت و بهبود امور نیاز باشد رویکرد تعاملی هم وجود دارد، بدون آن‌که جای آن علوم را بگیرد. توجه به رویکرد تعاملی را می‌توان در اندیشه عالمانی نظیر ابن‌سینا، سهروردی، مولوی، ملاصدرا، اقبال لاهوری، علامه طباطبایی، استاد مطهری، و ... یافت (ایزدپناه ۱۳۸۶: ۱۹).

در مقابل این رویکرد، تقابل‌گرایی وجود دارد که به جای تعامل و هم‌گرایی مؤلفه‌ها در حوزه شناخت نسبت به تعامل بی‌تفاوت است و از انحصار و یک‌سویه‌گرایی حمایت می‌کند. مکاتبی نظیر انسان‌مداری و حس‌گرایی در فلسفه و طبیعت‌گرایی، جامعه‌گرایی، و رفتارگرایی در علوم تجربی و انسانی از این دست مکاتب به‌شمار می‌روند.

تعامل‌گرایی نظری و عملی در اسلام عینی‌تر و برجسته‌تر از سایر ادیان دیگر است و اسلام در مقام شناخت به‌طور جدی تجربه‌گرایی را رد کرده و به جای آن به هم‌یاری حس و تجربه با عقل فلسفی و عرفان و وحی تأکید کرده است.

هم‌چنین، دیدگاه روشن‌فکران نسل چهارم ایرانی آکنده از امید و تعامل و گفت‌وگو با دیگران است. رسیدن به الگویی گفت‌وگویی و تفاهم عمومی و عقلانیت ارتباطی نیز می‌تواند یکی دیگر از ره‌آوردهای مثبت رویکرد فرایسامدرن باشد. فضای گفت‌وگو و تعامل می‌تواند روحیه مدارا، تساهل، تسامح، و کثرت‌گرایی را در عین فهم متقابل ایجاد کند. احیای عقل و عقلانیتی که فراسوی نسبت‌ها بتواند داوری کند و بشر را به رهایی برساند با تمسک به دیدگاه‌های فرایسامدرن میسر می‌شود.

۶. عقلانیت معرفت دینی

معرفت‌شناسان عقلانیت یک باور را در صورتی که به معنای داشتن ارزش‌هایی مانند راست‌بودن و اجتناب از کذب باشد عقلانیت معرفتی می‌دانند و این تعریف با عقلانیت ابزاری و وظیفه‌شناختی، که هر دو معطوف به هدف‌اند، متفاوت است. لذا با توجه به این حیث، پرسش از عقلانیت نظری پرسش از روابودن پذیرش یک گزاره یا باور است (Stenmark 1995: 29). عقلانیت یک باور و عقیده عبارت از این است که انسان از نظر معرفت‌شناختی حق پذیرش آن گزاره و باور را داشته باشد و بر این اساس، پرسش از عقلانیت پرسش از روابودن پذیرش یک گزاره یا باور است. این پرسش در حوزه پذیرش

باورهای دینی نیز قابل طرح است. آیا باورهای دینی عقلانی‌اند؟ باورهای دینی در چه صورت متصف به عقلانیت می‌شوند؟ آیا تنها معیار اتصاف به عقلانیت برهان‌پذیری و اثبات عقلانی است؟ اگر باورهای دینی از راه دلایل عقلی قابل اثبات نباشند، آن‌گاه براساس چه ملاک‌هایی انسان حق پذیرش و ترجیح باورهای دینی را بر سایر باورها دارد؟

بسیاری از فیلسوفان پس از کانت، تحت تأثیر موج شک‌گرایی جدید، براهین و ادله عقلی را از اثبات عقاید دینی ناتوان شمردند و مدعی شدند صرفاً براساس دانسته‌های نظری نمی‌توان به صدق یا کذب آموزه‌ها و تعالیم دینی حکم کرد. ادعای ناتوانی عقل در اثبات تعالیم دینی از یک سو و تأکید بر دفاع عقلانی از آموزه‌های دینی از سوی دیگر بسیاری از اندیشمندان مسیحی را بر آن داشت تا تفسیر وسیع‌تری از عقلانیت و اثبات ارائه دهند و بر این نکته تأکید ورزند که معقول بودن یک باور تنها به معنای وجود براهین عقلی بر صدق آن نیست و از این رو واقعی بودن یک باور از عقلانیت آن متمایز شد. طبق این دیدگاه، یک گزاره ممکن است در نفس الامر صادق یا کاذب باشد، اما آن‌چه برای انسان اهمیت دارد این است که از نظر معرفت‌شناختی، حق اعتقادورزیدن به آن را داشته باشد (ملکیان ۱۳۸۰: ۲۶۸) که نتیجه‌ای که به دنبال دارد عقلانیت گزاره است.

براساس دیدگاه عقلانیت حداکثری، باور به نظام اعتقادات دینی تنها زمانی عقلانی شمرده می‌شود که بتوان صدق آن را اثبات کرد و این اثبات صدق باید به گونه‌ای باشد که جمیع عقلا در همه زمان‌ها و مکان‌ها قانع شوند (Peterson 1991: 34).

درمقابل، در رویکردهای ایمان‌گرایانه، پذیرش باورهای دینی مستقل از هرگونه قرینه و استدلالی محقق می‌شود و باورهای دینی هیچ‌گاه موردارزیابی و سنجش عقل قرار نمی‌گیرند. درمیان اندیشمندان مسیحی، سورن کی‌یرکگارد نماینده فکری این دیدگاه است (Clark 2000: 377-382). از نظر وی، استدلال نه تنها مفید به حال ایمان نیست، بلکه موجب تخریب روح ایمان و شور و نشاط آن می‌شود و در ایمان باید خلاف عقل عمل کرد و اساساً به امور عقلانی نمی‌توان ایمان داشت. مؤمن باید بتواند به امور سنگین ضدعقلانی - حتی اجتماع نقیضین - ایمان آورد و به وقوع آن اعتراف کند.

دو جریان عقل‌گرایی حداکثری و ایمان‌گرایی افراطی، که درمقابل یک‌دیگر قرار دارند، از افراطی‌ترین رویکردها در تبیین عقلانیت باورهای دینی هستند. این دو، درعین تفاوت‌های اساسی با یک‌دیگر، در این نقطه اشتراک دارند که باورهای دینی را یک‌سره از سنجش و ارزیابی عقل دور می‌دانند (Peterson 1991: 40).

۷. عقلانیت اعتدالی و بررسی معیارهای متناسب با رویکردهای تعاملی و انسجامی

ناکارآمدی عقل‌گرایی حداکثری و ایمان‌گرایی افراطی در توجیه عقلانیت باور دینی سبب ظهور رویکردهای گوناگونی در این زمینه شده است. این ناکارآمدی، که باورهای دینی را از حوزه باورهای عقلانی و خردپذیر خارج می‌کند، سبب شد تا بسیاری از فلاسفه مسیحی تفسیر وسیع‌تری از عقلانیت ارائه دهند و بر این نکته تأکید ورزند که واقعی بودن یک باور از مسئله عقلانیت آن متمایز است.

به نظر می‌رسد که در توجیه عقلانیت باورهای دینی، رویکردی را می‌توان اعتدالی دانست که معیار عقلانیت باورهای دینی در آن به یک یا دو معیار خاص منحصر نشده باشد، بلکه در آن معیارهای متنوعی با توجه به سطوح مختلف مخاطبان دینی و ساحات و ابعاد گوناگون دین در وجه عقلانیت باورهای دینی ارائه شده باشد (قربانی ۱۳۹۵: ۸۴). مهم‌ترین معیارهای عقلانیت اعتدالی متناسب با رویکرد این پژوهش به شرح ذیل است:

- جای‌گزین کردن تئوری‌های توجیه به جای تئوری صدق

در معرفت‌شناسی مباحث گسترده‌ای در زمینه ملاک‌بازشناسی صدق گزاره‌ها و باورها در قالب تئوری‌های صدق مطرح شده است؛ نگاه اجمالی به هریک از تئوری‌های صدق و چالش‌ها و نقدهایی که بر هرکدام از آن‌ها مطرح شده است می‌بین این مسئله است که دستیابی به صدق به آسانی امکان‌پذیر نیست. بدیهی است که باورهایی که صدق آن‌ها برای انسان محرز شود باورهایی عقلانی‌اند، اما اگر در برخی از ساحات‌ها احراز صدق به دلایلی امکان‌پذیر نباشد، عقل به دنبال توجیه برخی از باورها بر باورهای دیگر می‌رود. باورهایی که براساس این معیارها گزینش شوند، همانند باورهای اثبات‌پذیر، متصف به عقلانیت می‌شوند، چراکه گزینش آن‌ها براساس معیارهایی صورت گرفته که از سوی عقل آدمی ارائه شده است. در حوزه معرفت‌شناسی، تئوری‌های توجیه‌دارای این قابلیت‌اند که عقلانیت باورهایی را تبیین کنند که ضرورت صدق آن‌ها را نمی‌توان اثبات کرد (پویمن ۱۳۸۷: ۲۴۱).

- تبیین عقلانیت باورهای دینی براساس اعتماد به دستگاه باورساز در انسان

برخی از معرفت‌شناسان در توجیه عقلانیت باورهای دینی بر فرایند و دستگاه باورساز در انسان تأکید کرده‌اند. در این دیدگاه، عقلانیت باور دینی براساس قابل‌اعتماد بودن

دستگاه باورساز صورت می‌گیرد؛ برای نمونه، گلدمن معتقد است توجیه یک باور به فرایند تولید باور و میزان اعتمادپذیربودن آن بستگی دارد؛ اگر باوری از مجاری قابل‌اعتماد تولید شود، باوری موجه خواهد بود (Goldman 1979: 292-306). آلستون از دیگر معرفت‌شناسانی است که بر دستگاه باورساز تأکید دارد. وی معتقد است در دستگاه معرفتی انسان نوعی از باورسازی وجود دارد که می‌تواند موجب ادراک عرفانی شود. این ادراک عرفانی زمینه‌مناسبی را برای تشکیل باورهای دینی فراهم می‌آورد و فرایند آن درست به همان شیوه‌ای است که ادراکات حسی زمینه‌مناسبی را برای تشکیل باورهای حسی در انسان به‌وجود می‌آورند. باورهای دینی‌ای که براساس چنین فرایند قابل‌اعتمادی به‌وجود آمده‌اند کاملاً موجه و عقلانی‌اند (Alston 1991: 5).

درکنار موارد یادشده می‌توان به تأیید عرف عقلا در روش‌مندی یک پژوهش و همچنین مشاهده دستاوردها و نتایج کارآمد یک باور نیز اشاره کرد.

- تبیین عقلانیت باورهای دینی براساس رویکرد انسجام‌گرایی

از آن‌جاکه در نظام‌های دینی مجموعه‌ای از باورها مطرح می‌شود که در آن رابطه‌ی خدا، انسان، و جهان تبیین می‌شود، بررسی تبیین عقلانیت باورهای دینی براساس نظریه‌ی انسجام‌گرایی در توجیه می‌تواند دریچه‌ی جدیدی از استدلال‌ها را پیش‌روی ما بگشاید.

نظریه‌ی انسجام به‌تنهایی نمی‌تواند تبیین‌گر عقلانیت همه‌ی باورهای یک مجموعه‌ی منسجم باشد، بلکه در مجموعه‌ای از باورهای منسجم وجود باورهایی که با دلایل عقلی و قطعی مدلل شده باشد ضروری است تا معیاری برای تشخیص و تمایز میان دستگاه‌های بدیل و درعین‌حال ناسازگار با یک‌دیگر باشد. حال، اگر در این مجموعه باوری وجود داشته باشد که از راه‌هایی هم‌چون اثبات عقلی یا استناد به نقل معتبر نتوان آن را اثبات کرد، به‌شرط این‌که این باور با باورهای اثبات‌شده و قطعی درون این مجموعه سازگاری داشته باشد، می‌تواند باوری معقول و موردپذیرش باشد، چراکه سازگاری میان دو باور به‌معنای قابل‌جمع‌بودن آن‌ها با یک‌دیگر است و از آن‌جاکه جمع میان دو نقیض یا دو ضد غیرممکن است، می‌توان این باورها را پذیرفت.

علاوه‌بر معیار فوق درخصوص نقد دستگاه‌های بدیل و متعارض با یک‌دیگر، معیارهایی مانند کم‌تربودن اشکالات و برایندهای منفی یک دیدگاه در مقایسه با دیدگاه‌های رقیب، کم‌تربودن موارد نقض یک دیدگاه در مقایسه با دیدگاه‌های بدیل، و نیز توانایی بهتر در

تیین مسائل و پاسخ‌گویی به سطح وسیع‌تری از پرسش‌های فکری بشر را می‌توان از دیگر معیارهای ترجیح یک باور به‌شمار آورد.

نکته دیگر این‌که تبیین سازگاری میان باورها نیز به معیارهای دقیق و روشنی نیاز دارد. برای نمونه، اگر در مجموعه باورهای منسجم باوری به‌گونه‌ای باشد که با باورهای مدلل و یقینی این مجموعه ناسازگاری و مخالفتی نداشته باشد، می‌تواند باوری موجه و معقول لحاظ شود. البته مخالف‌نداشتن یا مخالف‌نیافتن یک باور در صورتی می‌تواند معیار ترجیح یک باور باشد که اولاً، امکان مخالفت با آن باور وجود داشته باشد؛ ثانیاً، این مخالفت از سوی کسانی مطرح شود که مخالفت آنان ارزش و اعتبار داشته باشد؛ ثالثاً پس از جست‌وجوهای لازم و کافی چنین مخالفتی به‌دست نیامده باشد (حسینی شاهرودی ۱۳۸۳: ۲۰۳). در غیر این صورت، اگر هر یک از شرایط یادشده در مورد معیار فوق لحاظ نشود، ترجیح یک باور عقلانیت نخواهد داشت.

- ارائه معیارهای عقلانیت با توجه به ساحت‌های متفاوت وجودی انسان

نکته دیگری که در ارائه رویکردهای تعدیلی باید مدنظر قرار گیرد توجه به ساحت‌های متفاوت وجودی انسان است. در یک نگاه کلی، برای انسان سه ساحت اندیشه و نظر، رفتار و عمل، و ارزش‌های وجودی در نظر گرفت. بر همین اساس نیز عقلانیت، که مفهومی کلی است، می‌تواند وصف باورهای انسان، رفتارهای او، و ارزش‌ها قرار گیرد و به‌تبع این امر معانی مختلفی از عقلانیت تحقق یابد. تقسیمات سه‌گانه‌ای که در حوزه معرفت‌شناسی از عقلانیت مطرح شده است ناظر به همین امر است: نخست عقلانیت نظری که وصف باورها قرار می‌گیرد و به این مربوط می‌شود که به چه اموری باید باور داشته باشیم؛ دوم عقلانیت عملی که مربوط به حوزه رفتارهای آدمی است و به این مسئله می‌پردازد که چه رفتارهایی را باید انجام دهیم؛ سوم عقلانیت ارزش‌شناختی که به این می‌پردازد که برای چه اموری باید ارزش قائل شویم (Stenmark 1995: 5).

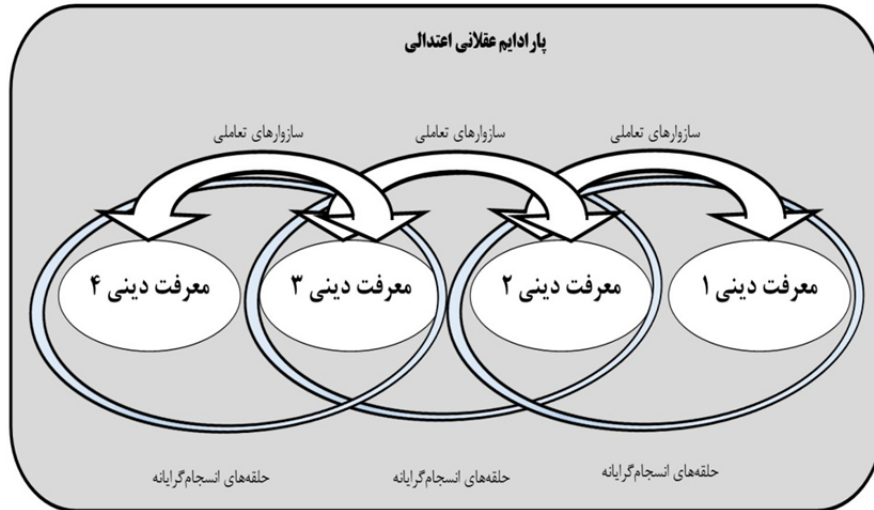
در ارائه رویکردهای تعدیلی، توجه و تمرکز بر هر کدام از انواع عقلانیت ضرورت دارد؛ این ضرورت که دین برای معرفت، شناخت، و اهداف عملی اهمیت ویژه‌ای قائل است. شناخت و معرفت از جهتی ارزش ذاتی دارد، اما از جهتی دیگر وقتی مقدمه عمل و سیر و سلوک واقع شود، ارزش مضاعفی می‌یابد. با توجه به این‌که دست‌یابی به عقلانیت

نظری، که مورد توافق عموم انسان‌ها باشد، امری دشوار است، ضرورت توجه به عقلانیت عملی آشکار می‌شود. در این نوع از عقلانیت می‌توان متناسب با هدفی که دین برای انسان در نظر گرفته است به توجیه و تبیین عقلانیت باورهای دینی، نه تنها در حوزه افعال و ارزش‌های اخلاقی که حتی در حوزه باورهای نظری، پرداخت. نمونه چنین مدلی را می‌توان در رویکرد کارکردگرایی مشاهده کرد. البته مهم‌ترین ایراد این رویکرد فروکاهش معیار حقیقت و صدق به معیار مصلحت و سودمندی است و چنین امری در برخی از موارد برایندهای غیرقابل پذیرشی را به دنبال دارد. برای نمونه، برتراند راسل نظریه کارکردگرایی ویلیام جیمز را نقد کرده است و بدین نکته اشاره می‌کند که نظریه پراگماتیستی بین صدق و واقعیت جدایی می‌افکند، زیرا برای آن‌که باوری صادق باشد کافی است که بپذیریم آن باور نتایج مفیدی دارد و این امر مستلزم آن است که حتی اگر گزاره صادق نباشد، به دلیل سودمندی آن صادق تلقی شود (Russell 1910: 140).

بر این اساس، این معیار نیز همانند انسجام‌گرایی در توجیه باورهای دینی به بازنگری و جرح و تعدیل نیاز دارد. شاید بتوان گفت: در مجموعه باورهای دینی آن‌ها که خردگریزند می‌توانند براساس رویکرد کارکردگرایی ارزیابی شوند. برای نمونه، اگر باوری به گونه‌ای باشد که نتوان دلایل مستقلی بر صدق آن اقامه کرد، اما مطالعات روش‌مند و موردپذیرش عرف عقلا بتواند آثار سودمند این باور را در ابعاد زندگی انسان نشان دهد، پذیرش این باور به اعتباری معقول به معنای مقرون‌به‌صرفه است. مطالعات روش‌مند در حوزه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی که به تأثیر نقش و کارکرد باورهای دینی در رفتارهای فردی و اجتماعی انسان پرداخته است می‌تواند مؤیدی بر این معنا لحاظ شود.

۸. الگوی ساختاری مطلوب برای معرفت دینی؛ معرفت دینی عقلانی منسجم تعامل‌گرا

برای تدوین الگوی ساختاری مطلوب معرفت دینی، رویکرد ترکیبی می‌تواند ما را جهت‌دهی کند. برای نیل به این الگو باید از ترکیب سازوار نظریه‌ها بهره گرفت که دارای مراحل فراهم‌آوردن یک فرازبان برای نظریه‌ها، مشخص کردن نظریه‌های ترکیب‌پذیر، تعدیل نظریه‌های گزیده‌شده، و بازبینی / آزمون ترکیب جدید است (باقری و دیگران ۱۳۸۹: ۲۰-۱۰).



مدل مفهومی معرفت دینی عقلانی منسجم تعامل‌گرا

فرازبان انتخاب‌شده در این پژوهش که به‌عنوان چهارچوب ذهنی نقش پارادایمی تفکری را نیز ایفا می‌کند معرفت دینی عقلانی و مفروض آن یعنی معیار عقلانی اعتدالی برای بررسی معیار پذیرش نظریه‌هاست که به‌عنوان حد وسط دو نظریه انسجام‌گرایی و تعامل‌گرایی نسبت به آن بررسی می‌شود.

با این انتخاب، رویکردهای عقلانیت و انسجام‌گرایی افراطی از گردونه ترکیب حذف خواهند شد، اما تعدیل گونه‌هایی از عقلانیت و انسجام‌گرایی و ترکیب آن‌ها با برخی دشواری‌های نظری و عملی پیش‌روی آن را نیز تسهیل می‌کند.

باتوجه به مباحث گذشته و با در نظر گرفتن ماهیت ساختارهای تعاملی و انسجام‌گرا و نیز با لحاظ کردن چیستی معرفت دینی و الزامات آن، می‌توان ساختار مطلوب را نوعی معرفت دینی عقلانی اعتدالی منسجم تعامل‌گرا در نظر گرفت. در این الگوی ساختاری، کل ساختار ساختاری عقلانی و مبتنی بر مبانی است، اما در سراسر لایه‌های معرفتی و به‌منظورهای گوناگون رویکرد انسجام‌گرا با به‌کارگیری حلقه‌های انسجام‌گرایی در یک سازواره کلی گسترش یافته است. درعین حال، معرفت‌های دینی با استفاده از سازواری تعاملی رابطه‌ای دوطرفه را بین خود برقرار می‌کنند که می‌تواند در گفتمان‌های مختلف به رشد تکاملی یک‌دیگر کمک کنند.

باید در نظر داشت که رویکرد پیش‌نهادی در این اثر را نمی‌توان تلفیقی بدون جهت و ناسازوار از دو رویکرد پیشین به حساب آورد. در واقع، پیش‌نهاد مطرح‌شده نوعی ساختار

عقلانی اعتدالی خواهد بود که در کلیت و ساختار حالت عقلانی خویش را حفظ می‌کند و تنها در برخی مواضع خرد و مشخص حلقه‌های انسجام‌گرایانه را نیز تشکیل می‌دهند و به تعامل با یک‌دیگر می‌پردازند. این سخن بدان معناست که این حلقه‌های انسجام‌گرایانه تنها در بستر ساختار عقلی و صرفاً در همین مواضع بیان می‌شوند، شکل می‌گیرند، و چون اقماری بر گرد ساختار عقلانی اعتدالی تکوین خواهند یافت.

ارتباط سازوار معارف دینی با یک‌دیگر به دلیل ارتباط معنایی آن‌ها و مداخله عنصر تفسیر در فهم گزاره‌های مربوط به متن ازسویی و روش‌هایی نظیر روش تحلیل و تفسیر مفهومی و تفسیر قرآن به قرآن علامه طباطبایی ازسوی دیگر می‌تواند زمینه‌ساز بهره‌مندی حداکثری از تعامل‌گرایی و انسجام‌گرایی باشد.

یکی از دشواری‌های ساختار معرفت‌شناسی تعدد مبانی و نیاز به بسط مبانی با بهره‌گیری از مبانی خارج از متن است. در چنین موقعیتی، به‌ناچار فیلسوف می‌تواند به معیار انسجام بسنده کند. اما ضروری است از ابرگرایی تعاملی بهره‌گیرد تا به درجه بالاتری از عقلانیت دست یابد. در این حالت، چنان‌چه معرفت جدید با مبانی خودموجه قدیم در ساختاری انسجام‌گرا قرار گیرد، می‌توان توجه آن‌ها را به صورت انسجام‌گرایانه و تعامل‌گرایانه حداکثری محرز دانست. اگر بپذیریم که گزاره‌های موجود در متون دینی درمقام ارائه‌گزیده‌گویی کرده و خود را به حفظ نظم ساختاری قدیم و جامعیت موردانتظار برای تشکیل یک نظریه مقید نکرده‌اند، فیلسوف عقلانی خواهد توانست بدون توجه به کاستی‌های معرفت‌شناختی که در تکمیل ساختار استنباطی خود با آن مواجه است صرفاً به گزاره‌های موردنیاز خود توجه کند و ابتدا درصدد فهمی سازوار و منسجم از گزاره‌های بیان‌شده برآید و سپس در پی تکمیل عناصر مفقودشده نظام معرفتی خود با تعامل با سایر معارف باشد.

یکی دیگر از موقعیت‌های کاربرد ساختار انسجام‌گرا توجه‌های برون‌دینی برخی از مبانی است. گاهی فیلسوف قادر به توجه معرفت خویش در عرصه برون‌دینی نیست و نمی‌تواند آن را به گزاره‌های عقلی دیگر مرتبط کند. در این حالت، می‌توان با تشکیل حلقه‌ای انسجام‌گرایانه از این مبنا و دلالت‌های منتج از آن ازسویی و سازوارهای تعاملی ازسوی دیگر نوعی ساختار منسجم تعامل‌گرا تشکیل داد و با توجه به کارآمدی دلالت‌ها، انسجام ساختار، و تعامل‌های برون‌دینی نوعی از توجه حداقلی را برای آن‌ها در نظر گرفت.

هم‌چنین، فیلسوف انسجام‌گرا ملزم به حفظ ساختار سلسله‌مراتبی استنباط‌ها نیست. کافی است وی بتواند سازگاری گزاره جدید خود را - درمقام سرشاخه - با گزاره‌های پیشین

تیین کند. به‌سختن دیگر، ساختارهای انسجام‌گرا امکان انعطاف و توسعه‌پذیری بیش‌تری را برای ساختارهای معرفت‌دینی فراهم می‌کنند. علاوه‌براین، در مواردی که ممکن است مبانی کفایت لازم را برای ایجاد دلالت‌های جدید نداشته باشند، می‌توان به ساختارهای انسجام‌گرا و ارائه پیش‌نهادهایی جدید و منسجم به‌هم‌راه مبانی تعاملی اندیشید. این امر در مواقع اضطرار را می‌توان به‌صورت پیش‌نهادی موقتی تا بازسازی دوباره ساختار در نظر گرفت. برای نمونه، در رویارویی انسان با فضای مجازی، از نگاه نظام معرفت‌دینی، در چگونگی شناخت مسئله می‌توان به‌جای استنتاج‌های منطقی از مبانی به تبیین‌های منسجم و تعاملی اندیشید. هم‌چنین، امروزه مباحث جامعه‌اطلاعاتی و عصر ارتباطات پرسش‌هایی را پیش‌روی انسان قرار می‌دهد که برای پاسخ به آن‌ها نیازمند معارف دینی هستیم تا با تبیین منسجم آن‌ها این مقولات در مسیر هدایت و درخدمت انسانیت باشد، نه این‌که به درجهل نگه‌داشتن افکار عمومی منجر شود (دادفر و عبدالهی خلیج ۱۳۹۵: ۱۹۸).

۹. نتیجه‌گیری

به همان صورت که در معرفت‌شناسی انتقاداتی به ساختار انسجام‌گرا و مبنای‌گرا وارد است که هیچ‌یک به‌تنهایی قادر به تکوین کل ساختار نظام معرفتی نخواهند بود، درخصوص پژوهش حاضر نیز پیش‌نهادی ترکیبی از آن‌ها اجتناب‌ناپذیر است. اما آنچه در این میان مهم است ارائه ترکیبی سازوار از این دو نوع الگوی ساختاری است تا با بهره‌گیری از تعامل‌گرایی و انسجام‌گرایی در تکوین ساختار معرفت‌شناسی دینی و استفاده مؤثر از عقلانیت اعتدال‌گرا با حفظ و حوزه به‌کارگیری هر یک الگوی نهایی طراحی شود.

ساختار پیش‌نهادی این نوشتار معرفت‌دینی عقلانی منسجم تعامل‌گرایافته است که در برخی مواضع محدود از آن در مبانی و نیز در دلالت‌ها حلقه‌های انسجامی مأمور تأمین توجیه قوی‌تر یا بسط مفهومی - عملی ساختار در تعامل حداکثری با سایر معارف می‌شوند. در سطح مبانی، حلقه‌های انسجامی، با تقویت توجیه مبانی، مأموریت حفظ انسجام بین مبانی به‌صورت روش‌مند ازسویی و بسط سازوار مبانی عقلانی فیلسوف با مبانی استنباط‌شده از دین مرتبط را ازسوی دیگر دارد. هم‌چنین، توجیهات برون‌دینی مبانی معرفت‌دینی برای مبناهایی به‌کار گرفته می‌شود که امکان توجیه صرفاً عقلانی آن‌ها به‌صورت مستقیم وجود ندارد.

بررسی نقش انسجام‌گرایی و نظریه ... (امیر عبدالمهی خلیج و عباس ایزدپناه) ۱۹۷

در این ترکیب جدید، ساختار معرفت‌دینی عقلانی اعتدالی برای تقویت توجیه‌پذیری و بسط مبانی از متن به خارج از آن و هم‌چنین به‌منظور پایش روش‌مند انسجام‌ساختار به‌صورت دائم از حلقه‌های انسجامی و سازوکارهای تعاملی بهره‌می‌برد و در سطحی مماس با عمل نیز برای پاسخ‌به‌هنگام به چالش‌ها و پرسش‌های نظری و عملی به‌صورت موقت آن‌ها را به‌کار می‌گیرد تا مجدداً ساختار بازسازی شود.

در پایان، توجه به این نکته حائز اهمیت است که تبیین عقلانیت باورهای دینی برمبنای رویکرد اعتدالی هیچ‌گاه به‌معنای مجازبودن پذیرش باورهای تحریف‌شده دینی مانند تثلیث یا تجسد نیست، چراکه نخستین شرط در عقلانیت باورهای دینی خردستیز نبودن آن‌هاست. حتی عقل‌گرایان مسیحی از فهم عقلانی اصول اساسی مسیحیت از جمله تثلیث و ... درمانده‌اند و در این موارد چاره‌ای جز ایمان‌گرایی نیافته‌اند.

کتاب‌نامه

- ایزدپناه، عباس (۱۳۸۶)، «فرایند شناختاری تولید معرفت دینی»، پژوهش و حوزه، ش ۳۰ و ۳۱.
- باقری، خسرو، نرگس سجادیه، و طیبه توسلی (۱۳۸۹)، رویکردها و روش‌های پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- پویمن، لویی (۱۳۸۸)، معرفت‌شناسی؛ مقدمه‌ای بر نظریه شناخت، ترجمه و تحقیق رضا محمدزاده، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- حسین‌زاده، محمد (۱۳۸۲)، پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر، قم: مؤسسه امام خمینی.
- حسینی شاهرودی، سیدمرتضی (۱۳۸۳)، تعریف و خاستگاه دین، مشهد: آفتاب دانش.
- دادفر، محمد و امیر عبدالمهی خلیج (۱۳۹۵)، «الگوی اثربخشی آموزه‌های اسلام با رویکرد تحلیلی چشم‌اندازپردازی در آینده‌پژوهی تبادل اطلاعات»، فصل‌نامه اسلام و مدیریت، ش ۸ و ۹.
- ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۷۷)، «معرفت‌شناسی معرفت دینی»، مجله کلام اسلامی، ش ۲۵.
- سعیدی‌مهر، محمد (۱۳۸۲)، «نقصدی بر انسجام‌گرایی» (ترجمه مقاله‌ای از فیومرتن)، پژوهش‌نامه فلسفه دین، ش ۱.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷ق)، عده الاصول، محقق: محمدرضا انصاری قمی، قم: محمدتقی علافندیان.
- فخار نوغانی، وحیده (۱۳۹۵)، «بررسی و تبیین نظریه عقلانیت اعتدال‌گرا و معیارهای آن در حوزه باورهای دینی از منظر اندیشمندان غربی»، اندیشه نوین دینی، ش ۴۴.

- قربانی، قدرت‌الله (۱۳۹۵)، «عقلانیت دینی، معیارها، و ویژگی‌ها»، مجله *سفر*، ش ۴.
- کشفی، عبدالرسول (۱۳۸۵)، «دسته‌بندی نظریات توجیه معرفت‌شناختی»، نامه حکمت، ش ۸.
- کلینی (۱۳۷۹)، *اصول کافی*، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، ج ۱، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- کومبز، جerald آر. و لو روی بی. دنیلز (۱۳۸۸)، *پژوهش فلسفی: تحلیل مفهومی*، ترجمه مهرمحمدی و همکاران، تهران: سمت.
- شمس، منصور (۱۳۸۹)، *آشنایی با معرفت‌شناسی*، قم: آیت عشق.
- مبینی، محمدعلی (۱۳۹۴)، *عقلانیت باور دینی در معرفت‌شناسی‌های برون‌گرا*، تهران: سمت.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۰)، *راهی به رهایی: جستارهایی در باب عقلانیت و معنویت*، تهران: نگاه معاصر.

- Alston, W. (1991), *Perceiving God: The Epistemology of Religious Experience*, Cornell: Ithaca.
- Clark, G. H. (2000), *Thales to Dewey*, Tennessee: The Trinity Foundation.
- Goldman, A. (1979), "Reliabilism: What Is Justified Belief?", in: *The Theory of Knowledge*, Louis P. Pojman (ed.), Dordrecht: D. Reide.
- Haack, S. (1979), *Philosophy of Logic's*, Cambridge: University Press.
- Heyting, F. (2001), "Anti- Foundationalist Foundational Research", in: *Methods in Philosophy and Education*, F. Heyting, D. Lenzen, and J. White (eds.), Routledge.
- Murphy, P. (2006), "Coherentism in Epistemology", in: *Internet Encyclopedia of Philosophy*, Available at: <<http://www.iep.utm.edu/coherent/>>.
- Oppy, G. and M. Scott (2010), *Reading Philosophy of Religion*, New Jersey: Willey & Black Well.
- Popper, K. R. (1974), *A Logic of Scientific Discovery*, London: Hutchinson.
- Peterson, M. et al. (1991), *Reason and Religion*, New York: Oxford University Press.
- Russel, B. (1910), *Philosophical Essays*, London: Longman, Green, and Co.
- Stenmark, M. (1995), *Rationality in Science, Religion, and Everyday Life*, Notre Dame: University of Notre.